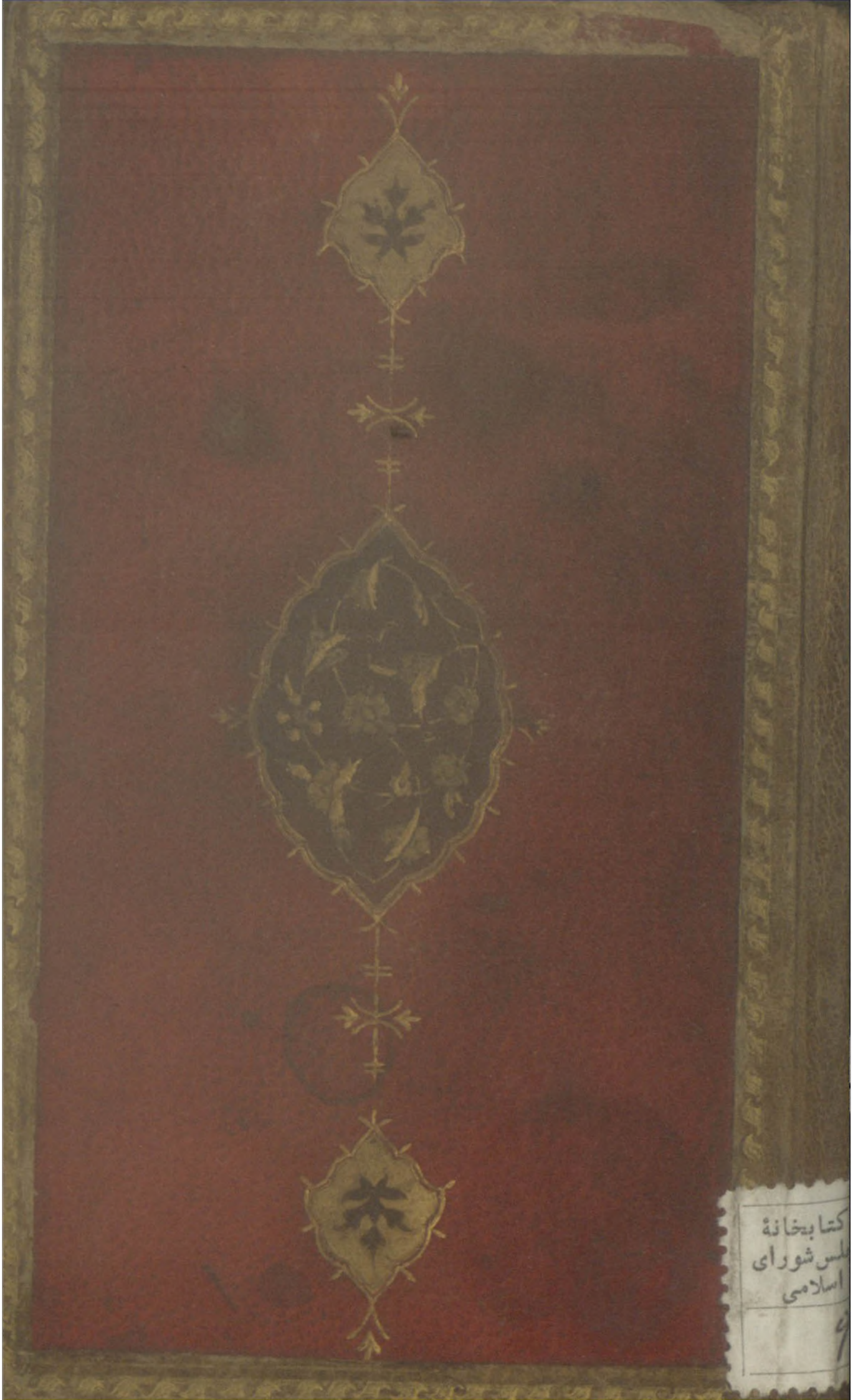

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

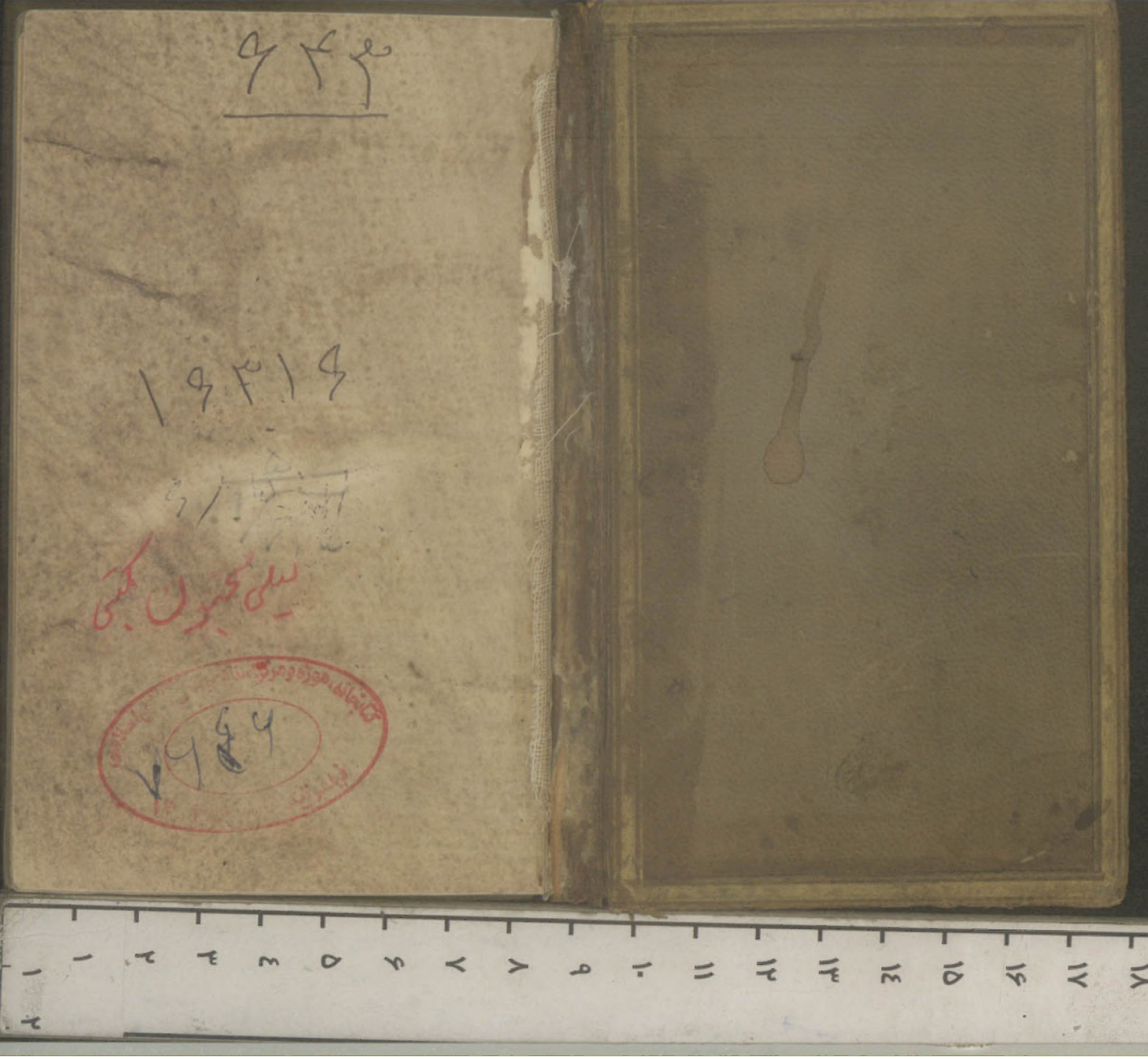

۱۳۰۷
۱۹۸
لیلی مجنون مکتبی
۱۶۳۱۶
الف ۱۵/۹
کتابخانه مجلس سنا

لیلی و مجنون
۴۳

هستی تو بحر بیکرانست / زان در همه قطره عیانست

حرفی که ز ماه تا بماهیست / بر ذات تو مختصر گواهیست

از مملکت تو ربع مسکون / گردیست ز گرد باد گردون

از صنع تو در سواد بینش / جائی مگسی است آفرینش

سررشته رشته‌های هستی / در نه کره سپهر بستی

یکدانه ز مزرعت زمین است / کز وی همه خلق خوشه چین است

یک نقطه ز کلکت آسمانست / کانشای دو کون شرح آنست

نه طاق مقرنس آفریدی / بی مشورت کس آفریدی

شد عقل عقیله چون فلاطون / در فکر [illegible]

مجنون تو بآن شکسته / زنجیر سپهر را گسسته

در بزم عنایتت که جام است / ماهی بچه را محیط جام است

ماهی زبان خام را بان / در بحر تو کی رسد بیابان

چندانکه جهان گشاده باید / غیر از تو خدای خود ندیده

در راه تو مرغ قدرت اندیش / نگذشته ز سایه پر خویش

عقل از طلبت بسی دویده / از خانه خود برون ندیده

صورت گریت بخامه تیز / از طبع صور معانی انگیز

روی صنم از تو عنبرین فال / مجمع سخن از تو گوهرین بال

با دید تو در بند و پستی / مانع نشود حجاب هستی

علم تو بخواندن سبق نیست / محتاج بشستن ورق نیست

هر نقش که یافت روزگارش / از قدرت تست پود و تارش

هر گل که نگاشت چون نگارش / از خانهٔ تست آب و رنگش

با حکم تو حکم نیست کس را / در بحر چه اختیار خس را

این قوم که حاکم کسانند / حکم تو بخلق میرسانند

چون جنبش چرخ قدرت تست / جنبیدن ما بقوت تست

گر بر در کعبه گر بدیرم / از شهپر حکم تست سیرم

چون حکم توام مهار دارد / هر جا بود اختیار دارد

هر چند که نامهٔ سیاهم / شد دور دلش تف گناهم

گر بحر عنایتت بجوشد / کهسار گناه ما بپوشد

نه از کنه منت زیان بود / نه با شربت از عذاب من سود

از سوزش من چو نیست سودی / گو شمع مرا مباش دودی

هر نیک و بدی که در نوا بود / نیک از تو بد از فعل ما بود

گر دوزخ گرم بایدت نیز / طومار گناه ما در آن ریز

خاکم تو سرشته و شاید / کز دست تو هیچ بد نیاید

ما را بکرم هدایتی بخش / وز ملک رضا ولایتی بخش

آن در بگشا که چون شتابیم / ره در حرم رضات یابیم

بنمای بمکتبی در این راه / راهی که بحضرتت بود راه

آن ره که سپهر محمل اوست / جان تو بهشت منزل اوست

ما را ز امان براه کل بخش / مهر از کف خاتم رسل بخش

در نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

شاهنشه انبیا محمد / ماه افسر و آفتاب مسند

عنوان صحیفه الهی / سرخیل سفیدی و سیاهی

آن محمل آخرین مفصل / خورشید پسین عقل اول

آن سایه رحمت الهی / فیروزه نگین مهر شاهی

زان مهر ازل که در نگین داشت / اقبال ابد در آستین داشت

زان از همه سایه اش نهان بود / کش سایه برون ازین جهان بود

عقل از کلمات اوست محظوظ / دل عرش و زبانش لوح محفوظ

او پیش قدم تر از جهان بود / زان پیش برو جهانیان بود

آدم که شد امت لوح تصویر / زان صورت خوب شد جهانگیر

سجاده شرع او که بگشود / در کشتی نوح بادبان بود

با حسن خلیل زاد در آمد / ز آتشکده سرخ رو بر آمد

هر ریگ ز رهگذار آن نور / هارون و کلیم را بود طور

هر ذره ز خاک راه آن تاج / ادریس و مسیح راست معراج

گر سر شریعتش نبودی / طوفان بلا جهان ربودی

ور غنچه لب نه برگشادی / از باغ جهان که در گشادی

عقل از کلمات

حکمش که سر از ازل کشیده است / تیغی است که بر امل کشیده است

حرفش که قلم بچوب بسته / در دست بدان قلم شکسته

بر لوح جهان که خوش رقم بود / انگشت شهادتش قلم بود

بر لوح و قلم چو امتحان کرد / بر ناخن ماهش عیان کرد

غواصی قلزم سما کرد / تا راه بگوهر لقا کرد

کرد او همه را سواد شوئی / تا یافت سخن سفید روئی

خبر ناطقه معراج نبی است

یکشب در آسمان گشادند / معراج محمدی نهادند

جبریل رسید چون وثاقی / از نور بدست او براقی

برقی که ز جستن عنانش / در وهم نیامدی فغانش

با سرعت سیرش اختران لنگ / با گام فراخش آسمان تنگ

دستی که رکاب و زین بر آن بست / بر کنگره عرش نردبان بست

چون کلک منجم از سر خاک / پایش همه بر نجوم افلاک

از سودن نعل او بخاره / از سنگ شدانش آتشکاره

جبریل بآن سبک عنانی / آمد بسرای ام هانی

در کوه بریدن آهنین سم / در چرخ زدن بریشمین دم

پیغمبر پاک را ندا کرد / پیغام گذاری خدا کرد

گفت ای بسر جهانیان تاج / ای امشب دهر شب معراج
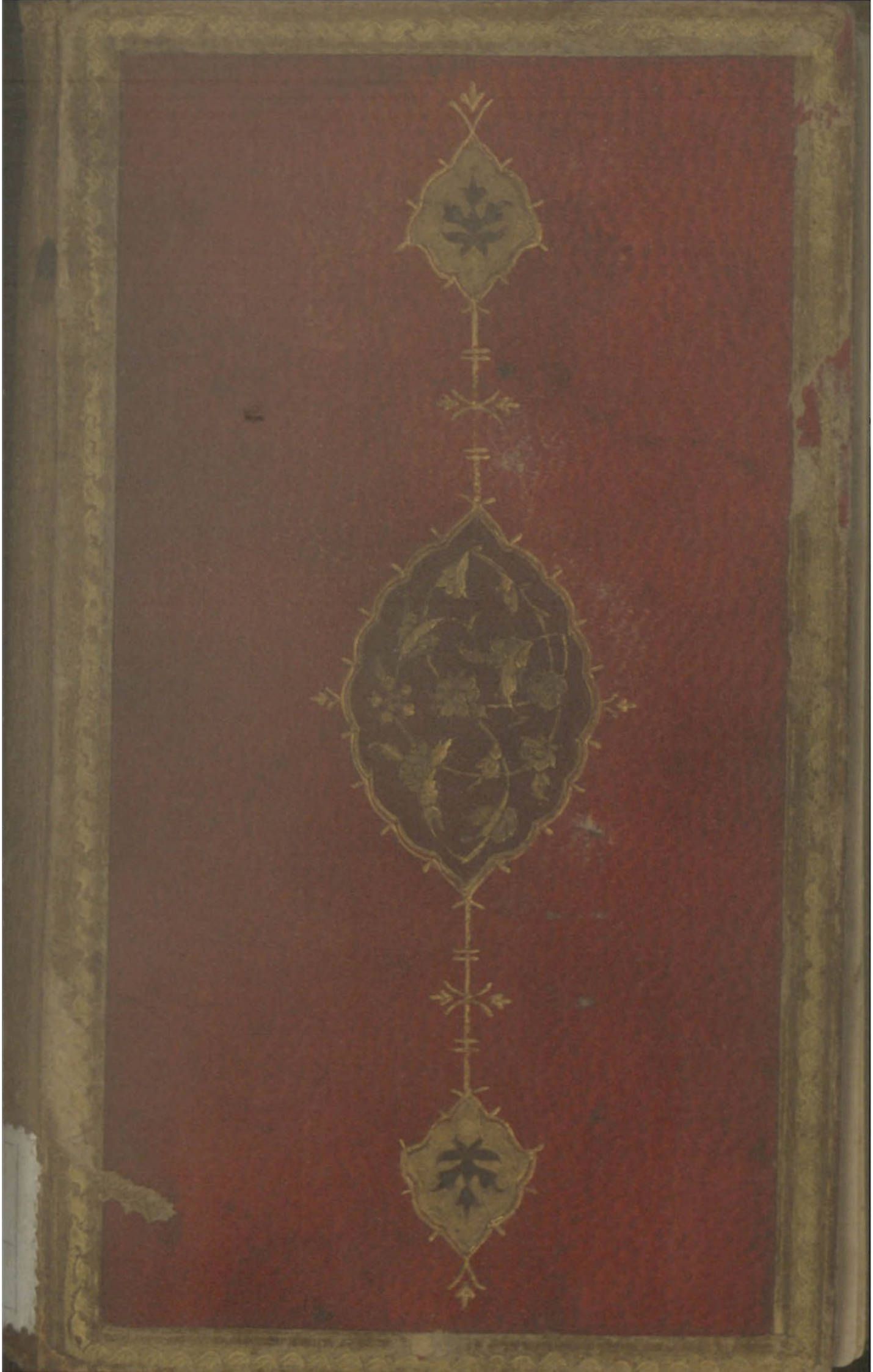
کتابخانه
مجلس سنا